

بود حجت کان الله و لم یکن معه شی و وجود بعد از ظهور عین
 بلکه در حقیقت یک ذات و ظهور و بطون و اولیبت و آخریت از نسبت
 و اعتبارات او هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هر یک شی علی
 از سر کمال تا محیط افلاک با عالم ارواح و مثالاً امثال اول
 که چنانکه شی حجت بن ادراک باشد همه شان وصف ایند باک
 گفتار ز افلاک و عنان تا چند اندیشه اعراض و جواهر تا چند
 یکدات فوط بود و جواهر همه نهوده و لا فکر مظاهر تا چند
 آنچه که خدا بود نبد او شی بودند حقائق هر کی در وی وی
 زان پس شده وی در همه عین هم زین نکه بنو حیدر بن شی شد شی
 عشق که با جهان در او چینه با وی حویجاب وی در امتح
 زان رو که تو عالمی و عالم همه زین شعبه فیه کبر انلیج ه
 اول هر یک حجت و آخر همه حقی باطن هر حقی با ظاهر همه حقی
 چون مظهر و ظاهرند یک ذاتی و الله که ظاهر و مظاهر هر حقی
 مفتاح مراد با تمام و افتراق و معین و وجود مطلق عین ظهور
 ان نسبت است میان ایشان و این معین حقی سبحانه با عیان و لوان
 نه معنی معین جوهر است شی هر با معین ممکن ممکن دیگر بلکه معین
 و وجود است عین که معین بوجود حقی شود و در عین حقائق ظهور
 و دوام و نیت احکام مانند بلکه در حقیقت عروضا و فیهام معین
 همزاید زیرا که معین از وجود مینماید مانند صورت که در این
 در آید و همه معینات از وجود همین عودی دارند و بود حقی عمود
 صورت ابرار و لهذا بعروض معینات سر وجود را هم صفت وجود
 حاصل میشود و بزوال ان هم صفتی حقیقی زایل نمیکرد زیرا که
 حقد

بخرد صفات و زوال ان موجب تغییر مفعی محدود است و نقصان
 نعم الله عن ذلک علوا لیس و چنانکه صورت مری در اینه محبت
 عارض اینه می نماید اما چون رجوع بعقل میکند نه سطح وی
 فایست و نه در عین وی حال حناحه ظاهرست نزد اهل کمال بلکه
 جن نسبت نمایند که می افزاید و بزوال صورت جن نسبت نمایند که
 زوال می نماید همچنان حقیقت وجود از سمت حدوث و تغییر میر است
 و از وصفت بقدر و تکثیر معرجه تغییر نسبت و اعتبارات ان ذات
 متعال مقتضی نیت ذات و صفات حقیقیه وی نیت هم حال پس
 معین وجود مطلق یا اشیا می که تلوت و حساسه از احکام عینی
 ملا یسه وی با مور حساسه لازم نیاید با وجود انکه معینات را شی
 انصاف بوجود حساسه معقول می نماید و نیز حساسه جن را سستی
 و لهذا فیه حیوانات بنسبت طبیعت جعل مکر و نیاید و نیز الی
 از خواص احکام نشیه است می بینی که بالوان و انوار لطیفه اربلاسه
 اجمام ملونه هیچ تلوتی غیر سده هیچ باب مانند نور افتاب که هر چند در
 پاک و پلمه می نماید هیچ تغییر بنسبت او راه می باید نه از کل نیر میشود
 و نه از سنک خیر نه از کل افتخار دارد و نه از خار عارض مسش انکار احوال
 حقیقی همه اشیا بیدار لزوم ملا یسه وی با مور حساسه نعم عن ذلک
 مکر قصور بعقل و قلدت زایل نظر کربا ک بلید ز اینه نیک آید
 در اینه می از ان عیار می آید نه صورت باک یا کیش افزاید
 نه عکس بلید اینه را از آید خوشبید که نورش همه افانی است
 نه خاصیت زهر و نه نریاق است نه بوی زیشک بافت نه رنگ زکل
 نه حورینان و طوری عشاق است معینا قریب و معین هشی وجود
 مطلق

اینها را از اینها میگوید
 اینها را از اینها میگوید
 اینها را از اینها میگوید